

آنچه در ۱۷-۱۴ خرداد ۵۴ در قم گذشت

۱۵۹

عصر روز ۱۵ خرداد ۱۳۵۴، طلاب حوزه علمیه قم به مناسبت سالگرد قیام خونین خرداد ۱۳۴۲ در مجلس یادبودی شرکت کردند که در مدرسه فیضیه تشکیل شده بود. این مجلس، مبدل به تظاهرات گردید و شعارهایی چون: «درو بر خمینی»، «خمینی، خمینی خدا نگهدار تو/ بمیرد، بمیرد دشمن خونخوار تو» در فضای مدرسه طنین افکند. مأموران ساواک و شهربانی، که از قبل پیش بینی چنین واقعه‌ای را می نمودند و - چنان که بعدها معلوم شد - از یک روز قبل در حال آماده باش بودند، بلافاصله مدرسه را محاصره کردند. طلاب، که قصد داشتند تظاهرات را به خیابانها بکشانند، با حمله مأموران مسلح به باتوم همراه با استفاده از فشار قوی آب رو به رو شدند و نتوانستند از مدرسه خارج شوند. این عمل چندین بار تکرار شد. به هنگام اذان مغرب، طلاب نماز را به جماعت ادا کردند. معدودی از طلبه‌ها از مدرسه بیرون رفتند ولی حدود چهارصد نفر برای ادامه تظاهرات در مدرسه ماندند. مأموران نیز حلقه محاصره را تنگ تر نمودند. به مناسبت تصادف این شب با شب جمعه، علاوه بر ساکنان قم، جمع کثیری از مردم که از اطراف و اکناف ایران برای زیارت حرم حضرت معصومه (س) به قم آمده بودند، از نزدیک صحنه را نظاره می کردند. طلاب با حرارت شعار می دادند. طلاب از دو پنجره مدرسه، که به طرف میدان آستانه باز می شود، و نیز از پشت بام مدرسه شعار می دادند؛ و مأموران هم مرتب در و پنجره مدرسه را با آب می بستند.

تظاهرات ادامه یافت و هر لحظه بر تعداد جمعیت در اطراف مدرسه افزوده می شد. مأموران ، که نتوانسته بودند با تهدید و ارباب از نزدیک شدن مردم به صحنه جلوگیری کنند ، به منظور متفرق کردن مردم و ساکت نمودن طلاب ، از گاز اشک آور استفاده کردند و از گوشه جنوبی فیضیه و نیز از پشت بام مسافرخانه ، دو عدد گاز اشک آور به درون مدرسه پرتاب کردند. طلاب ، در ابتدا ، به گمان اینکه نارنجک پرتاب شده ، از محل انفجار دور شدند ولی پس از اینکه دریافتند آنچه که پرتاب شده گاز اشک آور است ، با استفاده از آب حوض بزرگی که در وسط مدرسه قرار دارد ، اثر آن را خنثی نمودند. وزش شدید باد نیز بدین امر کمک کرد و طلاب ، بعد از چند دقیقه ، دوباره تظاهرات را از سر گرفتند. این وضع تا نیمه های شب ادامه داشت .

بعد از نیمه شب ، به جز چند نفر نگهبان ، بقیه طلاب در مدرسه و حجره ها و صحن مدرسه به استراحت پرداختند. قبل از روشن شدن هوا و هم زمان با طلوع فجر ، طلاب از خواب بیدار شدند و بعد از وضو و اذان دستجمعی و نماز جماعت ، تظاهرات دوباره از سر گرفته شد. آن روز زائران و اهالی قم با صدای «الله اکبر» که مرتب تکرار می شد ، از خواب بیدار شدند. تظاهرات تا حوالی ساعت ۷ صبح ادامه داشت .

یک ساعت بعد ، پلیس به کسی اجازه ورود به مدرسه را نمی داد و چند نفری هم که می خواستند از مدرسه خارج شوند ، دستگیر شدند. از آن پس و در حوالی ساعت ۹ ، کم کم عبور و مرور به حالت عادی درآمد و پاسبانها ، با حفظ آمادگی خود ، کمی دورتر از در مدرسه موضع گرفتند. وجود چند ماشین پلیس و آتش نشانی ، همه را متوجه وخامت اوضاع می کرد و این سؤال را برای تازه واردان به وجود می آورد که چه خبر است؟! در این روز هر کس وارد مدرسه فیضیه می شد ، صحن آن را پر از پاره آجر و چوب می دید ، که از شب قبل به جا مانده بود. همچنین شعارهایی که به رنگ قرمز با خط درشت روی پارچه های سفید نوشته شده بود و مقابل در ورودی ، روی دیوار کتابخانه ، نصب شده بود. عکس امام خمینی (ره) که روی تابلو کتابخانه چسبانده شده بود ، توجه هر بیننده و رهگذری را به خود جلب می کرد. روی یکی از پارچه نوشته ها به خط درشت نوشته شده بود :

به یاد آریم آن ماه محرم ، نیمه خرداد خروش خشم انسانهای آزاده ، خمینی و خمینی ها . مأموران در آن شرایط جرئت کندن پارچه نوشته را پیدا نکردند. آن سال برای طلاب ، توأم با خشونت یا به نوعی قهرآمیز بود و مأموران هم مانند سالهای قبل نمی توانستند بدون تجهیزات و اسلحه ، برای دستگیری یا هر اقدام دیگر از جمله کندن پارچه نوشته ها و اعلامیه ها ، وارد مدرسه شوند. در سالهای پیش ، ساواکیها همراه با پاسبانهای مسلح وارد مدرسه می شدند. در غروب روز ۱۶ خرداد ، جمع زیادی از طلاب و سایر طبقات مردم در مدرسه فیضیه

آنچه در ۱۷-۱۴ خرداد ۵۴ در قم گذشت

اجتماع کردند. وضعیت طلاب جوان حاکی از تصمیم آنها به برپا داشتن تظاهرات بود. با غروب خورشید روز جمعه ۱۶ خرداد، فریاد تکبیر و صلوات در فضای قم - بویژه اطراف آستانه - طنین افکند. ابتدا صدای «به روان پاک شهیدان راه فضیلت ۱۵ خرداد صلوات» همه حاضران را یک صدا به فرستادن صلوات واداشت؛ و این کار چندین بار تکرار شد. آن گاه طلاب به گفتن تکبیر پرداختند و شعار «دروود بر خمینی» نیز چندین بار تکرار شد؛ و سپس به مدت چند دقیقه، ضمن دادن شعار، به تظاهرات در صحن مدرسه پرداختند. با نزدیک شدن به وقت نماز مغرب، تظاهرکنندگان برای وضو متفرق شدند اما از گوشه و کنار مدرسه گهگاه صدای صلوات و شعار به گوش می رسید.

نماز جماعت برپا شد؛ و بعد از آن، هنگامی که آیت الله اراکی - پیش نماز - می خواست مدرسه را ترک کند، تظاهرکنندگان به دنبال وی صف بسته و با فریاد و شعار ایشان را تا در مدرسه همراهی کردند؛ بعد از آن، با تشکل تظاهرکنندگان، جمعیت به قصد برپایی تظاهرات در خیابانها و اطراف آستانه از مدرسه خارج شدند. طلایه جمعیت تا وسط میدان آستانه رسید که ناگهان با حمله پلیس و فشار قوی آب رو به رو شد. تنها اتومبیل آتش نشانی قم که در اختیار مأموران قرار گرفته بود، با اتصال به شیر آب وسط پارک جلو آستانه، تظاهرکنندگان را به آب می بست. تظاهرکنندگان ناچار به طرف در مدرسه عقب نشینی کردند. رفته رفته بر شمار مأموران افزوده می شد و قدم به قدم به سوی مدرسه پیشروی می کردند. چندین بار کوشش تظاهرکنندگان برای خروج از مدرسه تکرار شد که به علت فشار قوی آب، هر بار ناچار به عقب نشینی می شدند. معبری که مدرسه را به میدان آستانه وصل می کند، ۱۵ متر طول و ۱/۵ متر عرض دارد؛ این خود مانع بزرگی برای خروج انبوه جمعیت بود و کار مأموران را آسان می کرد. ماشین آب پاش درست مقابل در مدرسه و این معبر قرار گرفته بود و بی وقفه با هدف گرفتن در مدرسه، آب می پاشید؛ به طوری که آب در داخل مدرسه جاری شده بود و بخش وسیعی از حیاط را آب فراگرفته بود.

در ساعات اولیه شب تلاش برای بیرون رفتن از مدرسه نتیجه ای نداد. از طرفی مردم هر لحظه به در مدرسه نزدیک تر می شدند. خیابانهای ارم، چهار مردان، آستانه و اراک از جمعیت موج می زد. علاوه بر اهالی و زائران به علت موقعیت ویژه ای که قم دارد، هر ساعت صدها مسافر تهران - جنوب و تهران - غرب، با مشاهده وضع غیرعادی در قم، توقف می کردند. نزدیک به ساعت ۱۰ شب، مأموران که با نیروهای کمکی تقویت شده بودند، مردم را از محل تظاهرات دور می کردند تا تحت تأثیر قرار نگیرند؛ چرا که فریادهای «خمینی، خمینی خدا نگهدار تو/ بمیرد، بمیرد دشمن خونخوار تو»، «دروود بر خمینی / مرگ بر شاه»، «دروود بر مجاهدین دین / مرگ

بر دشمنان دین»، و... حتی برای یک لحظه هم قطع نمی شد و مردم را به هیجان می آورد. تظاهرکنندگان در حدود هفتصد نفر و بیشتر از شب قبل بودند. عده‌ای هم به تهیه آجر و چوب پرداخته بودند و طلاب همگی چوب و آجر به دست گرفته بودند؛ چون پس از آنکه طلاب موفق به خروج از مدرسه نشدند و مأموران حلقه محاصره را تنگ تر کردند، احتمال حمله به مدرسه بیشتر شده بود.

در ساعت ۱۰ شب تلاش برای خروج از مدرسه به کلی متوقف شد. در مدرسه را از داخل بستند و طلاب در داخل مدرسه فیضیه و از پشت بام آن و بویژه از دو پنجره کوچک مشرف به میدان آستانه شعار می دادند. یکی از طلاب، با استفاده از بلندگو، خطاب به جمعیت چنین گفت:

«ملت! ما فرزندان شما هستیم. ما برای دفاع از اسلام و قرآن و برای استقلال و آزادی کشورمان از یوغ استبداد آریامهر و استعمار امریکا و اسرائیل و احقاق حقوق رنجبران و ستمدیدگان مبارزه می کنیم. پاسبانها! شما برادران مایید. هدف ما رژیم خونخوار پهلوی است نه شما...»

بلافاصله ماشین آتش نشانی و تلمبه های آب، پنجره ها را به آب بستند؛ ولی چند نفر مرتب از پنجره ها شعار می دادند و فریاد «درود بر خمینی»، «حق بر باطل پیروز است»، «هر کس دستش قرآن است / جایش کنج زندان است» و... یک لحظه قطع نمی شد. با وجود اینکه شب به نیمه نزدیک می شد، بر تعداد جمعیت بیرون از مدرسه افزوده می شد. تظاهرکنندگان حداکثر استفاده را از این موقعیت کردند و صدایشان را به گوش هزاران نفر، می رساندند، که از گوشه و کنار ایران به قم آمده بودند.

چند بار مأموران، با استفاده از پشت بام اتاقهای صحن کوچک حضرت معصومه (س) و مسافرخانه، کوشش کردند به پشت بام مدرسه بروند و از نزدیک، داخل مدرسه را زیر نظر بگیرند؛ که هر بار توسط «دیده بانان» طلاب زیر باران سنگ و آجر و فریادهای «مزدور! برو گم شو»، قرار گرفته مجبور به عقب نشینی می شدند.

نزدیک نیمه های شب، تظاهرات به اوج خود رسیده بود و مردم به رغم باتوم پلیس - که بی رحمانه به سر و صورتشان نواخته می شد - هیجان زده هر لحظه به مدرسه نزدیک تر می شدند. علاوه بر دو مدرسه فیضیه و دارالشفا، در مدرسه خان نیز طلاب مبادرت به برپا کردن تظاهرات نموده بودند و مأموران نیز اقدام به پرتاب گاز اشک آور به داخل مدرسه نمودند؛ که یکی عمل نکرد و بقیه نیز بلافاصله با آب خنثی شد. طلاب در محل انفجار گاز اشک آور آب می ریختند و چشمهای خود را نیز با آب می شستند.

این حرکت مأموران، تغییری در اوضاع به وجود نیاورد و تظاهرات تا ساعت ۱۲ شب

آنچه در ۱۷-۱۴ خرداد ۵۴ در قم گذشت

همچنان ادامه داشت. از این ساعت به بعد، مدرسه کم کم آرام شد و طلاب، به خاطر رعایت حال مردم، دست از تظاهرات کشیدند. با این همه، گهگاه فریادهایی - به انفراد - و گاهی - به اجتماع - از گوشه و کنار مدرسه به گوش می رسید؛ که از طرف جمعی دیگر پاسخ داده می شد. حوالی ساعت ۲ بعد از نیمه شب، مدرسه کاملاً آرام شد و به جز عده‌ای نگهبان (از میان طلبه‌ها) اکثر طلاب به استراحت پرداختند. بدین ترتیب این شب نیز به پایان خود نزدیک می شد. از ویژگیهای این تظاهرات، هماهنگی و اتحاد و صمیمیت و شهامت کم نظیر تظاهرکنندگان بود؛ و همه چیز طبق برنامه طراحی شده پیش می رفت. در این شب، سخن رانیهای نیز به منظور راهنمایی و تقویت روحیه تظاهرکنندگان ایراد شد.

در سپیده دم ۱۷ خرداد، طلاب بعد از نماز جماعت، فریادهای «مرگ بر شاه» سر دادند. در حالی که بر شمار نیروهای محاصره کننده افزوده شده بود، تظاهرات با حرارت و هیجان بیش از پیش دوباره آغاز شد. مردم با شنیدن فریادهای خشمگین تظاهرکنندگان، در همان صبح، در اطراف مدرسه اجتماع نمودند. تظاهرات همچنان تا طلوع آفتاب ادامه داشت اما پس از آن، از شدت آن کاسته شد. طلاب به هدفشان رسیده بودند؛ آنها ضمن گرمی داشتن خاطره خونین خرداد ۱۳۴۲، با استفاده از حضور هزاران زائر، رژیم را با حرکت خود افشا نمودند و تا حدی «نقاب از چهره ضد مردمی و ضداسلامی» آریامهر برداشتند؛ و تبلیغات اخیر رژیم را - به میزان زیادی - خنثی کردند.

تصمیم بر این بود که حوالی ساعت ۸ در مدرسه باز شود و تظاهرکنندگان، با استفاده از کثرت جمعیت بیرون از مدرسه از چنگ مأموران بگریزند. این بود که تا ساعت ۷ بامداد به تظاهرات پایان داده شد و در مدرسه باز گردید. مأموران، ضمن اینکه مانع ورود جمعیت بیرون به مدرسه و حتی نزدیک شدن ایشان به مدرسه می شدند، افراد درون مدرسه را تشویق به خروج می نمودند؛ که معلوم بود هدف از این کار دستگیری بدون زحمت تظاهرکنندگان است. از طرفی حلقه محاصره تنگ تر می شد، که چون با باز بودن دروازه احتمال حمله می رفت، بعد از ۱/۵ ساعت در مدرسه دوباره از داخل بسته شد. از ظواهر امر چنین برمی آمد که پلیس قصد ندارد بدون دستگیری تظاهرکنندگان، دست از محاصره بکشد اما سعی دارد بدون حمله به مدرسه و برخوردهای شدید احتمالی، آنان را با حيله در خارج از مدرسه دستگیر کند. امکان رهایی تظاهرکنندگان خیلی کم بود.

باز، تظاهرات با هیجان و شور فوق العاده‌ای آغاز شد. چوب و آجر، به مقدار زیاد، جمع آوری گردید. تظاهرکنندگان برای اینکه شناخته نشوند، با دستمال و برگ درختان، سر و صورتشان را پوشانده بودند؛ و ضمناً برای اینکه صدایشان بهتر به گوش مردم برسد، در پشت

بام مدرسه به سردادن شعار مبادرت کردند. خیابانهای اطراف حرم و مدرسه فیضیه، تا جایی که از پشت بام در معرض دید قرار داشت، از جمعیت موج می زد. قسمت اعظم نیروهای پلیس را مردم به خود مشغول کرده بودند؛ چرا که فشار برای نزدیک شدن به مدرسه هر لحظه بیشتر می شد. در این هنگام، طلاب مدرسه خان نیز شروع به تظاهرات نمودند - که با حمله پلیس مواجه گشتند و مجبور به بستن در مدرسه شدند. تظاهرات کم کم به میان مردم کشیده شد و مردم بیشتر با ادای صلوات، طلاب را همراهی می کردند.

ساعت ۹ صبح، طلاب برای جلوگیری از حمله پلیس به مدرسه و اتمام حجت، به «آقایان» تلفن کردند و خاطر نشان ساختند که مدرسه در خطر حمله پلیس است. اما آنان اقدام و پاسخ مناسبی به درخواست طلاب ندادند. روایتی نزدیک، این کنش و واکنش را چنین بیان می کند:

در این روز چرخبالهای رژیم برای بهتر شناسایی کردن طلاب و همین طور ایجاد رعب و وحشت، بر فراز مدرسه ظاهر می شوند و نیروهای گارد جاویدان شاه نیز با لباسهای مخصوص و مسلح به سلاح [های] گرم و سرد، در اطراف فیضیه، دارالشفاء و حرم موضع می گیرند. طلاب با مشاهده این صحنه ها احساس می کنند که روز هفدهم با روزهای پانزدهم و شانزدهم خرداد فرق دارد و به احتمال قوی، نیروهای رژیم به مدرسه حمله خواهند کرد و کشتاری به راه خواهند انداخت. طلاب، پس از شور و مشورت با همدیگر، بر آن می شوند که برای جلوگیری از قتل عام و اتمام حجت با علما و مراجع، از طریق تلفن دفتر مدرسه (که برخلاف آب و برق، همچنان وصل بود) با آقایان تماس بگیرند و از آنان استمداد نمایند. طلاب با هر عالمی که به نظر شایسته می رسید - که می توانند کمک کنند - تماس می گیرند و به آنان می گویند که مدرسه [در] محاصره است و اگر به آن حمله شود، قتل عام صورت خواهد گرفت. آنها از طلاب می پرسند: «راه حل پیشنهادی شما چیست؟» طلاب می گویند: «شما به طرف فیضیه حرکت کنید [و] به همراه مردم و طلاب بیرون مدرسه، به داخل مدرسه بیایید و با طلاب در آمیزید تا رژیم نتواند طلاب داخل مدرسه را شناسایی و دستگیر کند.» حتی به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران تلفن زده می شود. جوابهایی که از تلفنهای آقایان [شنیده می شود، عبارت بودند از: «پیشنهاد می کنیم دیوار بین مسجد اعظم و فیضیه را خراب کنید و بریزید بیرون؛ و مسئله خاتمه پیدا کند!»؛ «استخاره کردیم، خوب نیامد که با شما همکاری کنیم!»؛ «من حاضرم به تنهایی راه بیفتم به طرف فیضیه - هر چه بادا باد!»؛ انگیزه شما از این کارها چیست؟^۱

تا لحظه آخر، با وجود تلفنها و تقاضاهای مکرر، هیچ کس دست به اقدامی نزد؛ حتی «سرهنگ شهرستانی»^۲، رئیس شهربانی قم نیز قبل از حمله، تلفنی از آیت الله شریعتمداری تقاضای میانجیگری کرد؛ که جواب رد شنید.

آنچه در ۱۷-۱۴ خرداد ۵۴ در قم گذشت

هر لحظه بر شدت تظاهرات و تعداد جمعیت افزوده می شد و خشم طلاب ، که تظاهرات را از داخل به پشت بام مدرسه کشانده بودند و در معرض دید مردم قرار داشتند ، دستپاچگی بیش از پیش مأموران را سبب می شد. در این هنگام ، پلیس برای تهدید و ارباب تظاهرکنندگان دست به مانورهای مختلفی زد؛ از جمله هنگامی که طلاب ضمن راهپیمایی به سمت شرق مدرسه - که مشرف بر میدان آستانه است - رسیده بودند؛ کماندوهای مسلح به تفنگ و کلاه خود در میدان صف بسته و با سلاحهایشان به سوی طلاب نشانه رفتند. این عمل ، طلاب را بیشتر به خشم آورد و آنها نیز بر شدت تظاهرات شان افزودند؛ و در همین حال ، مأموران را هدف آجر قرار دادند. از جمله کارهایی که پلیس در فهرست مانورهایش قرار داشت ، عکسبرداری از تظاهرکنندگان بود. در روایتی مستند ، این ترفند مأموران و فعل و انفعال پیامد آن شرح داده شده است :

نیروهای دولتی به منظور شناسایی طلاب ، در گلدسته های حرم و مسجد اعظم دوربین با لنزهای قوی نصب می کنند و از طلاب عکسبرداری می نمایند. رئیس ساواک قم ، در شب ۱۸ خرداد ۵۴ در نامه ای به اداره سوم ساواک ، ۶۶ قطعه عکس از صحنه تظاهرات طلاب را به جهت تطبیق با افراد دستگیر شده ، به تهران ارسال می کند (آرشیو مرکز اسناد ، پرونده خرداد ۵۴ ساواک ، ش ۳۹). طلاب برای حفظ هویت خود ، مجبور به پوشاندن سر و صورت با دستمال ، برگ درختان و یا عبا می شوند.

در این شرایط ، عده ای از طلاب احساس می کنند که ممکن است رژیم آنها را متهم به داشتن افکار چپی بکند و حرکت طلاب را حرکت کمونیستی و غیرطلبگی بخواند و این حقیقت را که این تظاهرات از سوی طلاب و فضایی حوزه علمیه قم به راه افتاده است وارونه جلوه دهد (همچنان که بعد از دستگیری ، آنان را در مطبوعات «اخلالگر» و «مارکسیست اسلامی» خواندند...)؛ لذا عده ای از طلاب بر آن می شوند که برای خنثی سازی تبلیغات احتمالی رژیم ، با لباس کامل روحانی (عمامه ، قبا و عبا) در صف اول تظاهرکنندگان ظاهر شوند. و این کار انجام می شود و رژیم نیز از آنان عکس می گیرد و در روزنامه های آن زمان منعکس می شود؛ ولی باز هم برچسب «مارکسیست اسلامی» بر آن زده می شود.^۳

کمبود مواد غذایی ، مشکل دیگر محاصره شدگان در مدرسه فیضیه بود که :

یکی از طلاب با بلندگوی دستی از مردم و طلاب اطراف مدرسه و حرم تقاضای کمک مادی و مواد خوراکی می نماید؛ و طلاب بیرون و مردم ، بی درنگ ، از دریچه ای که رابط مسجد اعظم و فیضیه بود ، قدری نان ، پنیر ، خرما و میوه برای طلاب می فرستند و بین آنها تقسیم می شود. می گویند مقدار زیادی نیز مواد خوراکی از سوی مراجع خصوصاً آیت الله گلپایگانی به مدرسه

ارسال شده است.^۴

در ظهر ۱۷ خرداد ۵۴ دیگر برای کسی تردیدی باقی نمانده بود که رژیم قصد دارد به هر قیمتی طلاب مبارز را دستگیر کند. طلاب نیز همچنان مصمم به مقاومت تا آخرین لحظه بودند. یکی از طلاب، در سخن رانی کوتاهی اعلام کرد: «باید همه مان تا آخرین نفس مقاومت نمایم و به هیچ وجه آرام [نگیریم] و بدون زحمت تسلیم دشمن نگردیم.» از این ساعت به بعد، حالت و وضعیت طلاب از یک سو، و مأموران از سوی دیگر، شکل تازه‌ای به خود گرفت. نیروهای طرفین برای برخورد نهایی آماده می‌شدند؛ در یک طرف مأموران سراپا مسلح بودند و در طرف دیگر طلابی که به رغم تبلیغات بعدی رژیم، به هیچ سلاحی مسلح نبودند و فقط در دست بعضی سنگ و چوب قرار داشت. از موارد بارز و مسئله‌آفرین، برافراشتن پرچمی قرمز بر فراز فیضیه بود. طلاب این پرچم را با ارتفاع - حدود - پنج متر، در بعد از ظهر ۱۷ خرداد، روی گنبد در محل اتصال فیضیه و دارالشفای قرار دادند.

موضوع پرچم قرمز از این قرار بود که برای طلاب این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌دانیم چرا بر فراز گنبد امام حسین - علیه السلام - پرچم قرمز در اهتزاز است؟ در پاسخ می‌گویند: «واضح است؛ معنایش این است که هنوز انتقام خون سیدالشهدا گرفته نشده است. در این زمان امام خمینی هم قیامش در ادامه قیام امام حسین - علیه السلام - است و او هم شهدایی را از جمله شهدای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به اسلام تقدیم کرده است؛ که هنوز انتقامشان ستانده نشده است. لذا ما باید علم سرخی را بر فراز مدرسه برافرازیم و نشان دهیم که ما نیز ادامه دهنده راه شهدا و امام شهدای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هستیم.»

یکی از طلبه‌های اصفهان، پارچه قرمزی را به طلاب فعال در قیام می‌دهد و آن را نیز بر فراز گنبدی که بین فیضیه و دارالشفای قرار داشت، نصب می‌کنند. این گنبد در آن زمان مرتفع‌ترین جایی بود که می‌شد پرچم را نصب کرد؛ چرا که هنگامی که باد می‌وزد، پرچم با زیبایی هر چه تمام‌تر به اهتزاز در می‌آید و از هر جای شهر قابل رؤیت است...^۵

پارچه قرمز رنگ بزرگ دیگری نیز روی دیوار مدرسه، در جهت رودخانه، نصب شد که روی آن با خط درشت، این جمله را نوشته بودند: «۱۵ خرداد سالروز قیام بزرگ امام خمینی را گرامی می‌داریم.»

حدود ساعت ۴ بعد از ظهر، مأموران تقویت شده رژیم، با ضرب باتوم و قنداق تفنگ، مردم را از اطراف مدرسه دور کردند و مدرسه فیضیه را همچون دژی جنگی محاصره نمودند. تمرکز نیروهای رژیم و تلاش مأموران برای دور کردن هر چه بیشتر مردم از صحنه، حکایت از حمله‌ای قریب‌الوقوع می‌کرد. در این هنگام ناگهان کماندوها جلو مدرسه صف کشیدند.

آنچه در ۱۷-۱۴ خرداد ۵۴ در قم گذشت

نیروهای گارد جاویدان، ساواک، شهربانی و - حتی - ژاندارمری قم، در صحنه ای حضور داشتند که به زودی مصافی نابرابر در آن رقم می خورد.

قبل از حمله، ابتدا «سرهنگ جودی» معاون انتظامی شهربانی قم، پشت دارالشفای رو به طلاب می کند و می پرسد: «انگیزه شما از این کارها چیست؟ و دنبال چه هدف و مقصودی هستید؟ چرا پرچم قرمز زده اید؟ و چرا این پرچم را پایین نمی آورید؟» وی، پس از شنیدن جوابهای محکم از سوی طلاب، تهدید به حمله می کند و طلاب نیز با سنگ و چوب، که از قبل تهیه کرده بودند، حمله می کنند؛ و وی از صحنه می گریزد. سپس رئیس شهربانی قم، «سرهنگ شهرستانی»، خطاب به طلاب مدرسه فیضیه اعلام می کند: «طلاب محترم فیضیه! مسببن دستگیر می شونید؛ بقیه باید داخل اتاقها و حجرات خود بمانند؛ زیرا هیچ آسیبی به آنها نخواهد رسید.» طلاب، با توجه به عملکرد نیروها طی چند روز گذشته، به این سخنان هیچ اعتمادی نمی کنند. پس از سخن رانی وی، حمله گاردیها آغاز می شود. حدود ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۱۷ خرداد ۵۴ کماندوها از طریق مسافرخانه های اطراف حرم و فیضیه، به بام فیضیه می روند و از آنجا که ورزیده بودند، از بام فیضیه به راحتی به وسط حیاط می پرند و شروع به ضرب و جرح طلاب می کنند. ضربه های آنها به حدی کاری بود که اکنون پس از گذشت ۳۰ سال از آن حادثه، اثرات آن بر تن طلاب باقی است. طلاب نیز مقداری سنگ و چوب که از قبل تهیه شده بود، به دست می گیرند و به سوی آنان حمله ور می شوند. اما چوب و سنگ در برابر کماندوهای قوی الجئه با وسایل پیشرفته (باتوم چوبی و الکتریکی) توان مقابله را نداشتند. در نهایت پس از سی دقیقه درگیری و ضرب و جرح و شتم طلاب، کماندوها آنان را دستگیر و تحویل نیروهای شهربانی قم می دهند. مأمورین شهربانی مقابل هم به صف می ایستند و یک دالان مرگ گوشتی تا ماشینهای بیرون دارالشفای درست می کنند و افراد دستگیر شده را از این دالان عبور می دهند؛ و غیر از کتکهایی که گاردیها زده بودند، این مأمورین عصبی - که سه روز نتوانسته بودند وارد مدرسه شوند - کتک مفصلی به طلاب می زنند و آنها را مثل یک توپ به این سو و آن سو حرکت می دهند؛ تا نهایتاً سوار بر ماشین نموده و به شهربانی قم منتقل می کنند.^۶

دستگیر شدگان، که حدود ۲۷۰ نفر بودند، در زندان «نسوان» شهربانی قم، که حداکثر ظرفیت صد نفر را دارد، جای داده شدند. (سند شماره ۱) بازجویی آغاز شد. یکی از افسران با لحنی آرام گفت: «می دانم شما بی گناه هستید و یک مشت بی وطن فریب تان داده اند؛ شما لطفاً با ما همکاری نمایید و محرکین را معرفی نمایید؛ خودتان مرخص هستید.» سپس بازجویی همراه با شکنجه افراد آغاز شد. «نیروهای شهربانی قم، آنان را شکنجه روحی می دهند و از آنان می خواهند که به امام خمینی توهین کنند و یا اینکه اعمال خلاف شأن طلبگی و شرع (رقص و...) انجام دهند.»^۷

مأموران عکسهایی را که از جریان تظاهرات، از روی گلدسته‌های حرم حضرت معصومه (س) برداشته بودند، با افراد تطبیق دادند و عده‌ای را که هنگام تظاهرات سهل‌انگاری کرده نقاب نزده بودند و همچنین برخی از نقابداران را شناسایی کردند.

شکنجه و بازجویی مقدماتی تا اواخر شب ادامه یافت. به علت تعداد زیاد دستگیر شدگان و کمی جا، هیچ کس نتوانست آن شب بخوابد. در اواخر شب، شکنجه متوقف شد و دوباره ۸ صبح ۱۸ خرداد بازجویی همراه با شکنجه و پرونده‌سازی آغاز گردید. بین دستگیر شدگان، تعداد آنهایی که شدیداً زخمی شده بودند و حالشان رو به وخامت می‌رفت، از یک صد نفر تجاوز می‌کرد.

عصر ۱۸ خرداد، «اسیران» را از قم روانه تهران نمودند. در هر اتوبوس ۱۲ نفر ژاندارم و پاسبان مسلح به مسلسل و تفنگ و ۴۲ نفر زندانی جا داده شده بودند. نگهبانان از هیچ‌گونه توهین - از قبیل فحشهای وقیحانه و ضرب و شتم و کندن ریش و انواع آزارها و اذیتها - خودداری نکردند. از قم تا تهران، که شش ساعت - یعنی از ۹ صبح تا ۳ بعد از ظهر - طول کشید، با وجود گرمای طاقت‌فرسا، نه تنها به افراد تحت مراقبت آب ندادند، بلکه پیوسته زیر ضربات باتوم و قنداق تفنگ قرارشان می‌دادند. «شکنجه روحی نیز به آنان می‌دهند؛ از جمله اینکه می‌گویند به امام و مقدسات اسلامی توهین کنید و...»^۸

۱۶۸

به تدریج اتوبوسها به دریاچه حوض سلطان نزدیک و در آنجا متوقف می‌شوند. نیروهای رژیم از شگرد ترساندن طلاب استفاده می‌کنند و به دستگیر شدگان می‌گویند: «کار شما دیگر تمام است و می‌خواهیم همه شما را در این دریاچه غرق کنیم.» طلاب آماده شهادت، شهادتین را بر زبان جاری می‌کنند ولی پس از اندکی، اتوبوسها حرکت می‌کنند و طلبه‌ها متوجه می‌شوند که عوامل شاه قصد تخریب روحیه آنان را دارند.

طلاب دستگیر شده، پس از چندین ساعت و گذر از منطقه نظامی اوین، ساعت ۹ شب به زندان می‌رسند. ابتدا طلاب را روی زمین پوشیده از سنگریزه، به حالت سجده، خوابانند. اگر کسی از جایش تکان و یال ب به اعتراض می‌گشود، با شلاق و باتوم بر سرش فرود می‌آمدند. این پذیرایی (شلاق و خواباندن روی سنگریزه) تا ساعت ۴/۳۰ بامداد ۱۹ خرداد ادامه یافت؛ سپس دستگیر شدگان را به گروههای ۳۰-۲۵ نفره تقسیم و به اتاقهای از پیش تعیین شده منتقل کردند.

عصر روز ۱۹ خرداد، بازجویی مقدماتی (نام، نام خانوادگی، محل سکونت، نقش فرد در تظاهرات، عوامل محرک و منبع تغذیه فکری و مالی طلاب) انجام شد. اگر کسی در پاسخ گویی به بازجوها کوتاهی می‌کرد، به محل شکنجه روانه می‌شد. شکنجه‌های معمولی

آنچه در ۱۷-۱۴ خرداد ۵۴ در قم گذشت

شامل آویزان کردن، سوزاندن پاها، شلاق، شوک الکتریکی، کشیدن ناخنها می شد که بعضاً همراه با شکنجه های روحی مثل عریان کردن زندانی و نواختن شلاق بر بدن وی در انظار دیگران بود.

پس از دو تا سه هفته بازجویی و شکنجه، عوامل اصلی حرکت را شناسایی و پس از آن، زندانیان را به سه دسته تقسیم کردند:

الف - کسانی که سن شان کمتر از هفده سال بود و یا اینکه خیلی پیر بودند، آزاد شدند.

ب - کسانی که بیشتر از ۱۹-۱۸ سال داشتند و به درد سربازی می خوردند به شهرهای شاهرود، بیرجند و کرمان اعزام شدند.

ج - کسانی که مدرکی از آنها به دست آمده یا در مورد ایشان اعترافات شده بود و در حرکت نقش اساسی داشته اند، به حبسهای چند ساله همراه با شکنجه های شاق محکوم شدند.^۹ پس از انتقال زندانیان به سلولها، در هر اتاق ۲۵ تا ۳۲ نفر را جای دادند. برای هر پنج نفر یک جام کوچک و یک قاشق داده بودند برای صرف غذا و چای و آب.

عصر روز اول، بازجوییهای مقدماتی آغاز شد و آن گاه سئوالاتی راجع به سکونت و نقش فرد در تظاهرات و هویت دیگر تظاهرکنندگان و عوامل «مخفی» و دوستان آنان مطرح شد. نوشتن سؤال و جواب بر عهده خود فرد تحت بازجویی بود. بدین ترتیب تا نیمه های شب بازجویی ادامه داشت. صدای ضجه و ناله هم مرتب شنیده می شد؛ که به علت یکنواخت بودنش، احتمال می رفت که نوار باشد و برای تضعیف روحیه افراد، آن را پخش کردند. موضوعی که بیش از همه، مأموران رژیم را عصبانی کرده بود، برافراشتن پرچم از جانب طلاب بود.

بازجویی اصلی و اساسی از عصر روز دوم شروع شد؛ بدین سان که ۲۵ تا ۳۰ نفر را با چشمان بسته، بعد از عبور دادن از راهروهای پرپیچ و خم، وارد راهرویی می کردند که پنج تا شش اتاق شکنجه در آن بود. در انتهای راهرو باریک و تاریک، اتاقهای بازجویی قرار داشت. در اتاق، چهار نفر بازجو از چهار زندانی بازجویی می کردند و به مجرد اینکه فرد مورد بازجویی به سئوالات آنان جواب مورد نظرشان را نمی داد، به اصطلاح خودشان، به «داخل» روانه شان می کردند؛ بقیه را با سرهای پایین، رو به دیوار، می نشاندند. گاهی یک نفر تا ۸ ساعت در اتاق به انتظار می نشست. صدای افراد تحت شکنجه و فحشهای بازجویان، اعصاب فرد منتظر را به شدت خرد می کرد و این خود شکنجه روحی شدیدی بود. صدای ضجه و ناله «یا امام زمان»، «یاالله» و... مرتب به گوش می رسید.

موضوعاتی که بازجوها بیشتر به آنها تأکید داشتند، اعتراف به فرد تحت بازجویی به شرکت در تظاهرات و شرکت کسان دیگر و نقش آنها و شناسایی افراد دیگری که در تظاهرات نقش

رهبری و یا نقش مؤثری داشتند، ارتباط با خارج و اینکه چقدر پول از خارج گرفته اند(!)، بود. شکنجه و بازجویی بدین منوال ادامه داشت. البته از روزهای پنجم به بعد، بر شدت شکنجه افزودند و آلات شکنجه نیز تنوع پیدا کرد؛ مثلاً توسط باتوم برقی، دستبند قپانی و طوق برای سر و ته کردن زندانی، شکنجه می دادند. گاهی فردی را جلو انظار دیگران کاملاً عریان می کردند و انواع اذیتها و توهینها را روا می داشتند. تراشیدن ریش یا کندن آن و جلوگیری از نماز خواندن نیز از دیگر انواع شکنجه ها بود.

در میان جمع دستگیرشدگان، افراد زیر هجده سال کم نبودند؛ و یک دانشجو و دو کارگر نیز در میان آنها دیده می شد. چهار نفر طلبه پاکستانی و دو طلبه افغانی نیز، که در فیضیه زخمی شده بودند، جزء زندانیان بودند؛ که بعد از شکنجه و بازجویی، از کشور رانده شدند.

گاهی مقاومتهایی روی می داد که در نوع خود بدیع بود؛ تا جایی که نوجوان ۱۳-۱۲ ساله ای را شکنجه بسیار کرده از او خواسته بودند که به امام خمینی (ره) اهانت کند. او از این کار امتناع می کرد ولی پس از شکنجه فراوان، قبول کرد که این کار را انجام دهد؛ لیکن وقتی همه را جمع کردند تا در جلو آنها به امام اهانت کند، او فریاد زد: «خمینی فرزند پیامبر است؛ او فرزند علی، حسین و موسی بن جعفر است. من چگونه به او جسارت کنم؟!» که در این لحظه تمام زندانیان متأثر شده شروع به گریه کردند. شکنجه گر نیز تحت تأثیر این صحنه ها، موقتاً دست از اصرارش برداشت.

دوران شکنجه و بازجویی دوازده روز به طول انجامید. پس از این مدت، چنان که پیش تر گفته شد، افرادی را آزاد و کسانی را به سربازی اعزام و جمعی را محکوم نمودند. در مدت زندان، محل زندگی مجموعه این افراد، پس از تغییر اسکان اولیه - سلولهای معروف به «سلولهای سبز» بود. این سلولها در چند راهرو کوچک و کم عرض بود که در هر راهرو هشت سلول به مساحت $۱/۵ \times ۲$ قرار داشت. در هر سلول سه نفر را جای داده بودند. تعداد زیادی زندانی زن نیز هم زمان در همین مجموعه به سر می بردند.

محکومیتها بسیار طولانی و غیرقابل تصور بود و هیچ گاه - تا آن زمان - سابقه نداشت که محکومیت شرکت در یک تظاهرات، این قدر طولانی باشد؛ به طوری که حداقل چهار سال و حداکثر پانزده سال حکم داده بودند.

انعکاس واقعه در مطبوعات رژیم

در تحلیل حوادث ۱۷-۱۵ خرداد ۱۳۵۴ قم، مطبوعات رژیم بدانگونه که انتظار می رفت عمل کردند. با تیرهایی چون «اطلاعات تازه ای از نقابداران شورشی قم»، «عکسهایی از

آنچه در ۱۷-۱۴ خرداد ۵۴ در قم گذشت

تظاهرات دانشجویان حوزه علمیه قم را که ماسک بر چهره‌های خود زده و تغییر قیافه داده بودند، منتشر ساختند؛ و بی‌آنکه از مناسبت ۱۵ خرداد نامی ببرند، مدعی شدند که در این تظاهرات، «شعارهای کمونیستی» داده شده است:

«... [دستگیرشدگان شورش قم اعتراف کرده‌اند که نشریات مربوط به گروه‌های تروریست خارجی را بین محصلین حوزه علمیه قم توزیع می‌کرده‌اند و برای مارکسیست‌های اسلامی تبلیغ می‌کرده‌اند.]»

آنها مخالف اصول بنیادی حزب رستاخیز ملت ایران هستند. افراد دستگیر شده در روزهای ۱۵ و ۱۷ خردادماه، در جمع طلاب مدرسه فیضیه و دارالشفاء قم، به کسوت روحانی درآمده و به منظور ایجاد تحریکات، مبادرت به دادن شعارهای ضدملی و میهنی نموده و در مدارس علمیه قم ایجاد اغتشاش و بی‌نظمی نمودند. افراد مزبور، ماسک به چهره زده بودند، ابتدا مبادرت به شکستن در و پنجره مدارس نموده؛ و هنگامی که مأموران انتظامی در صدد متفرق کردن آنان برآمدند؛ در خیابانهای قم با چوب و چماق و سنگ به مأموران حمله کردند. آنها شعارهای کمونیستی می‌دادند و پرچم قرمز در دست داشتند.^{۱۰}

۱۷۱

مطبوعات رژیم از نقش حجت الاسلام والمسلمین احمد کروی^{۱۱} در حوادث قم نوشتند و او را به عنوان «سررشته و محرک آشوبگران» نام بردند.

در واکنش به مطالب مطبوعات، برخی از مراجع با انتشار اطلاعیه‌هایی واکنش نشان دادند. آیت الله العظمی گلپایگانی، در اطلاعیه خویش، یادآور شد:

«تهمت‌های ناروایی که در مطبوعات نسبت به روحانیت درج شده، تکذیب می‌شود؛ و ساحت مقدس روحانیت شیعه، از تأیید مرام کمونیسم منزّه و مبرا است.» (سند شماره ۲)

آیت الله سیدصادق روحانی، در اطلاعیه خود، ضمن تقبیح عمل مطبوعات رژیم، خواستار «توبیخ روزنامه‌نویسها و جلوگیری از اهانت بیشتر به مقدسات دینی» شد. وی نوشت:

«روزنامه‌ها آنچه ممکن بوده است، نسبت‌های دروغ و بی‌اساس و ناروا به آنها [= طلاب] داده و وقاحت را به جایی رسانده‌اند که راستی روی تاریخ سیاه و موجب خشم و نفرت عمومی قرار گرفته‌اند.» (سند شماره ۳)

آیت الله شریعتمداری نیز، در اطلاعیه خود، یادآور شد که:

«روحانیت شیعه و حوزه علمیه قم با مرام کمونیستی و مادی‌گری به هیچ وجه سازش ندارد؛ و طلاب بازداشت شده از مدرسه فیضیه و دارالشفاء هیچ کدام وارد این مرام نیستند؛ آنچه در جراید نوشته شده است، صحیح نیست و تکذیب می‌شود.» (سند شماره ۴)

در اطلاعیه آیت الله مرعشی نجفی نیز آمده بود:

«...» و مزید بر علت ، مقتریات و اکاذیب واضحه بعضی از جراید در مورد دستگیرشدگان می باشد. جای بسی تأسف است که این اسندهای ناروا، از حیث افعال و مرام ، به طلاب علوم دینیه که سربازان مذهب و ولی عصر(ع) می باشند، داده شود.» (سند شماره ۴)

پانوشتها

- ۱- شیرخانی ، علی ، «فصل نامه ۱۵ خرداد» ، ش ۲۵ ، صص ۵-۴۴ .
- ۲- سرهنگ ناصر شهرستانی از چهره های منفور پلیس رژیم شاه بود که سوابق دیرینه ای در سرکوب و آدمکشی داشت . در دوران صدارت «شریف امامی» ، در دوازدهم اردیبهشت ۱۳۴۰ ، ضمن تظاهرات فرهنگیان تهران ، که در آن زمان سرگرد و رئیس کلاتری بهارستان بود ، معلمی را به نام دکتر خانعلی به ضربه گلوله کشت . در اثر فشار نیروهای سیاسی در دوران دولت «امینی» و «علم» بازداشت و در دادگاه نظامی به دو سال زندان محکوم شد. وی از ریاست کلاتری ۱۳ تهران (بازار و منطقه پامنار) به ریاست شهربانی قم رسید و فرماندهی سرکوب تظاهرات ۱۷ خرداد ۵۴ را به عهده داشت .
- ۳- شیرخانی ، علی ، «فصل نامه ۱۵ خرداد» ، ش ۲۵ ، صص ۵-۴۴ .
- ۴- همان .
- ۵- همان .
- ۶- همان ، ص ۴۷ .
- ۷- همان ، ص ۴۸ .
- ۸- همان .
- ۹- همان ، صص ۴۹ و ۴۸ ، با اندکی تلخیص .
- ۱۰- کیهان ، ۵۴/۳/۲۸ ، ص ۲ .
- ۱۱- حجت الاسلام احمد کروی ، که در آن تاریخ ۸۲ سال داشت ، از روحانیون خیر ، متنفذ و محبوب منطقه الیگودرز و لرستان بود . معروف است که روزی مسئول پاسگاه ژاندارمری الیگودرز با احترام از ایشان پرسیده بود که نظرتان درباره اصلاحات ارضی چیست ؟ و او گفته بود : «من سالها قبل از اینکه صحبت اصلاحات ارضی باشد ، املاکم را و حتی خانه شخصی ام را - واقعاً نه در ادعا - بین نیازمندان تقسیم کردم و حتی بعداً سهم خود را هم به فقرا بخشیدم .»